

در باب فریدد چه می توان گفت؟ اندیشمندی که برخی او را «هنست بزرگ حکمت شرق» و فیلسوف نام کرده، سر حلقه زندگی جهان و هیدئالاستاد خواجه و برخی دیگر «پیر مرد بیچاره» حلقه فلسفه و ولایت هپتاری، هفتاد هفتاد ساله عالم گریز و «پیر انسان گوی بیچاره» نامیده اند. به نظر می رسد این عناوین پیش از آنکه توصیفی واقعی و مبتنی بر ارزیابی خردورزانه باشند، در بنیاد خود حاوی نوعی افسانگی (نه باعلیه) و تندی مزاج است که البته خود می تواند در حکم موضوع مستقل پژوهشی باشد. در باب ولساری اخلاق روش تفکری ایرانی، با وجود این، بی شک، چنین مواضعی ریشه در حقیقتی دارند که به نحوی اشاره گون می توان در فردیت فردی به نام فریدد یافت. فریددی که باید پذیرفت حضورش در تاریخ تفکر معاصر در حکم جنبشی بوده است که انعکاس موج های آن هم اکنون نیز در ساحت روش تفکری، قابل شناسایی است.

اما برای شناختن ایس مرد چه ارزیابی در اختیار داریم؟ داوری در باب یک اندیش مند

و اغلب به انکای مجموعه آثار به جامانده از او صورت می دهند. درباره فریدد این روش چندین کارگر نیست. چرا که از او اثر قابل توجهی به جای نمانده است. البته به سهاری از تحلیل گران و منتقدان سخنرانی ها و درس گذارهای این استاد داشت. گله را - که در قالب نوارهایی به جامانده است - به مثابه اثر قابل مستحش ارزیابی کرده و بنابراین از مجموع این شفافیت به عنوان صدی قابل انکاس جهت تحلیل و ارزیابی آرای او بهره گرفته اند. طبعاً در مورد متفکر بوی که هیچ اثر مکتوب قابل اعتنا یی از او به جای نمانده مجموعه مباحثی از او به جای نمانده منبع ارزشمندی به حساب آید از سوی دیگر، تحلیل زندگی نامه ای نیز روش دیگری برای شناخت است که در جای خود می تواند روشنگر نکات ارزشمندی درباره یک متفکر باشد. هر چند که چنین دیدگاهی کمتر تحلیلی و بیشتر توصیفی خواهد بود.

در این میان، یک روش دیگر برای شناختن تمرکز بر یک متن و ولساری آن است. بدین معنا که با خویش دقیق و جزه به جزه یک اثر متفکر (که البته اگر اثری مکتوب باشد، نتیجه

بهتری را می توان انتظار داشت، حتی روح کلی اندیشه و شخصیت او را از دل اجزای اثر بیرون کشید و بدان کلیت بخشید. در مورد فریدد اگر چه متن مکتوب قابل توجهی وجود ندارد، با این حال، آثاری مربوط به دوران پختگی فکری او به چاپ رسیده که جزه معدوداً اثر مکتوبی است که در زمان حیات او - و مثلاً با ناپدید و حیات او - منتشر شده است. (۱) این اثر مقاله ای است با عنوان «سقوط هدایت در چال هرز ادبیات فرانسه» (۲) که با توجه به دیدگاههای طرح شده در آن زمینه مناسبی را برای شناخت شخصیت و دیدگاههای سید احمد فریدد فراهم می کند.

فریدد در این مقاله ارزیابی از صادق هدایت ارائه کرد. با توجه به آنکه تقریر دکتر فریدد (با توجه به زمان انتشار مقاله) در سال ۱۳۵۶ صورت گرفته و در این زمان نزدیک به ۲ دهه از مرگ هدایت می گذشت. بنابراین به نظر می رسد ارزیابی او با ملاحظه تعلم جوانی و غور در کلیت زندگی، اندیشه و آثار این نویسنده بوده باشد. خاصه آنکه دکتر فریدد بخش اعظمی از تقریر خود را به ارائه توضیحات در مورد حوزه فلسفی ای که نقد

و تحلیل او به آن تعلق دارد، اختصاص داده و تنها پس از آن است که به سراغ هدایت می رود. این خود نشان می دهد که نویسنده برای طرح موضوع مورد نظر خود نظر گامه و تعلق فکری، مشخص دانسته است. بنابراین آرای او در این زمینه را باید کلاً جدی نگاشت.

گزارشی از محتوای مقاله «سقوط هدایت»

نویسنده از ابتدا با ایجاد تمایز میان حوزه فلسفی خود (که طبعاً به ستر و پشتوانه نقد او خواهد بود) با آنچه امروز به نام نقد و تحلیل در کشور ما تعریف می شود، «دیده به شکلی اشاره می کند که میسر او و نقد و تحلیل مرسوم که در کشورمان وجود داشته، بر این اساس، انتظار دارد که برای حصول معنا و مفهوم از متنی مرز دیگری، «توضیحات مفصلی» در مقام مقدمه به عرض خواننده برسد. چرا که در غیر این صورت، تغییر برات او چیزی دیگران معنی و مفهوم محصلی نخواهد داشت.

پیش از نهمی از مقاله صرف بسط حوزه فلسفی اختصاصی او می شود و در جریان آن به طور بسیار مجمل و تا حدودی ناقص، به مباحثی همچون هستن نفسی و وقایع تاریخی، و اهمیت آن در فرهنگ و نقد بر بشر، «صورت شناسی تاریخ و تمایز ذاتی میان ادوار و اکتوار و موقف تاریخی»، «صورت نوعی تاریخ غرب و به مثابه خودنمایی»، «مساجات سه گانه تاریخ به عنوان آگاهی خودآگاهی و دل آگاهی و اسامات یافتن عمل و آگاهی مر مقابل با خودآگاهی و دل آگاهی در فلسفه معاصر اروپایی»، «پرداخته و مر نهایت این نکته را توضیح می دهد که «عصر حاضر» عصر هوادیت زدگی است که می توان آن را با «شریعت زدگی» دوره «متن» فلسفی مقابله کرد. نویسنده ذکر این مقدمه را برای اظهار نظر در مورد هدایت کافی می داند و می گویند مسائل را «اگر شما علاقمند باشید بدانها و به تخصص بل برایتان روشن می کند».

«اظهار نظر در مورد مرحوم صادق هدایت» این گونه آغاز می شود که «مدان هدایت نیز مثل همه ما موجودی بود دیروزی و امروزی و فردایی». نویسنده دیروز هدایت را «هستن تاریخی» و مخصوصاً «هستن خانوادگی» او و فرمایش نیز هستن ادبی گزیده و پوسیده میلان ۲ جنگ مخصوصاً «ادبیات فرانسوی» این دوره می داند. هدایت به تفسیر نویسنده همه تامل - سخن گذشته بد و بیراه می گفت و به آداب و رسوم خانوادگی، بدون اینکه از این آداب و رسوم گذشته باشد، دشنام می داد. نویسنده در توجیه این نکته چنین استدلال می کند که «گر هدایت واقعا از آداب و رسم «حاجی آقا» گذشته بود، هیچ وقت با آن حالت غیر عادی کتاب «حاجی آقا» را نمی نوشت». البته نویسنده در اینجا توضیح نمی دهد که منظور از «حالت غیر عادی» چیست؟ در ادامه نویسنده هدایت را فردی گرفتار پیچیدگی ها و عقده های خانوادگی توصیف کرده و از جمله می آورد: «هر سائل جنسی بسیار بود. بیماری او هم معجزاتی از عادت منحرف، خودملی بود که با ادبیات جا می میان ۲ جنگ و یادآوری ها «سیکفالیست» که به نحو ناپسندی در هم آمیخته بود. او سپس به ذکر دلیل گفته خود پرداخته و می گویند «در مجالسی که ما با هم داشتیم، بیشتر گفتگوها در اطراف مسائل اعضا دور می زد. پاور کنید در آن مواقع که با هدایت و جمع او معاشرت داشته هر وقت پای اقوال و اعمال جدی جنسی و به تعبیر خودش «عیش و عشرت» به میان می آمد من و چند تن دیگر از اشتایان او بیگانه به شمر می آمدیم».

و استازی قرابت فریدد از هدایت در مشارکت و اشتیاق

بوف کور خانه ما



بوف کور خانه ما

پس از ارائه تحلیل‌های فوق از شخصیت هدایت‌نویسنده به سراغ زندگی ادبی او رفته‌اند. آن‌را به ۲ دوره تقسیم کرده و دوره اول را مربوط به تشکیل جمعیت اربعه می‌داند. او در توصیف این دوره می‌گوید: «در این دوره هدایت تحت تاثیر افکار نازسنی و فستمداری‌ای که حاکی از نژادپرستی و منبعلت از جمله معروف هتفرقه پیندلز بوده و ابراهام لینگس «پرویز» با دیانت اسلام و «انار» و «هنس» اسلامی مخالفت می‌کرد و به ادیان پیش از اسلام تمایل نشان می‌داد. با فروپاشی جمعیت اربعه اعضای آن هر یک به راهی رفتند. یکی شان نودهای رسمی شد، دیگری به شغل علم‌پژوهی و ترجمه متون از آن دیگرو به بیماری تصحیف و تحریف دیوان حافظ و پس و پیش کردن می‌ایستاد، آن هم با بی‌په‌گی تام و تمام از مملوستان و مقدمات لازم برای فهم کلمات حافظ در افتاد». در این میان، هدایت نیز راه خود را پیش گرفت و در چال‌هر ادبیات سریش و نسل‌نامه فرانسه میان ۲ جنگ افتاد. دوره سوم زندگی ادبی هدایت «به زعم نویسنده» دوره آغاز جنگ جهانی دوم، تشکیل حزب توده و رویه راه شدن کافه فرودوسی است که در این دوره هدایت «وضع سازمان» پیدا کرده است «او دیگر به روزی لبوده مارکسیست به مفهوم متداول هم نبود. غریب‌زدگی او همچنان برجای ماند. هدایت در این دوره با نازسم بسیار بدشده و شکست هنرناز او را سخت شادمان کرده بود. اما چرا؟ به نظر من برای اینکه در دوره قبل از جنگ و بازگشت از فرانسه به ایران، به قول خودش زندگی هگ و لگرده‌ای پیدا کرده بود». این دوره همچنین دورهای است که هدایت «گذشته از آثار کثافتی که کتاب‌های ژان پل سارتر نیز بدون اینکه توجیهی به مضامین فلسفی آنها داشته باشد - علاقمند شد و چنان که می‌نویسد بعضی از آثار او را هم به فارسی شکسته بسته و عوالمه بر گردانده. نویسنده بر این باور است که «به هر زبان فارسی تسلط داشت و نه با زبان عامیانه تمسک و بر ضروری جدی، زبان او آمیخته‌ای است از فرجه‌های مغلوب فرانسوی و پارسی از ضرب‌المثل‌ها و تعبیرات عامیانه تهرانی و خوادگی».

تحلیل متن

این متن نمودار دیدگاه یک تفکر درباره یک نویسنده است. بنابراین جا دارد که معنوی آن را از درجه کنش روشنفکری و بر چهار چوب تحلیل گفتار روشنفکری بررسی کرد. انتظار می‌رود با تکیه بر چنین الگویی بتوانیم به پرسش‌های ذیل پاسخ گفت:

۱- (الف) دکتر احمد فرید که بود و چه می‌گفت؟

ب) فرید چه تصویری از هدایت ارائه کرده و این تصویر حاصل چه نوع تفکری بوده و ریشه در چه گفتگویی دارد؟

ج) بر دلالت فرید از هدایت را در پهنه ساخت روشنفکری ایرانی چگونه می‌توان تفسیر کرد؟

تحلیل مقاله از نظر تولید نظری

یکی از وجوه فلسفی روش تفکر، قابلیت او در تولید نظری است. تولید نظری را می‌توان هر گونه تلاش روشمند برای برسازی وحدتی از نظام‌های معنایی تعریف کرد که از تولید نظام‌های بزرگ فلسفی تا تولید یک مقاله را دربر می‌گیرد. روش تفکر به عنوان کسی که از قوه تفکر و تجزیه به شکلی روشمند و مستمر بهره می‌گیرد طبعاً مولد انواع ابزارهای نظری است. ابزار نظری نیز، خود یک ایده فلسفی باشد، خواه یک نظریه تاریخی، خواه در قالب یک کتاب عرضه شود و خواه به صورت سخنرانی یا درس گفتار، می‌یابد دارای برخی از قواعد پایانی باشد تا اساساً بتوان یک کلیت

قابل ارائه نظری خواندش. از جمله اینکه در تولید آن از یک روش شناسی یا الگوی منطقی مشخص - چه در فرم و چه در محتوا - بهره گرفته شده باشد یا اینکه حتی امکان بیان ایده به صورتی شفاف و روشی در قالب اصلاح‌شناسی‌ای مربوط و معتبر انجام گیرد. همچنین جا دارد اشاره شود که بهتر است - اگر چه الزامی نیست - ایده نظری در قالب یک متن مکتوب ارائه شود و این به دلیل مزایای آشکار مکتوب است.

شفاهی محوری و متن گریزی

دکتر فرید را «فیلسوف شفاهی» خوانده‌اند. مقاله «سقوط هدایت» نیز اساساً تریبی است که یکی از نزدیکان فرید، مسئولیت مکتوب‌سازی آن را بر عهده گرفته و نهایتاً به نظر و تأیید فرید رسیده است.

شفاهی محوری و متن گریزی را نمی‌توان صرفاً به یک مسئله شخصی و سلیقتی در فرید فرو کاست. آن مفصلی است که ریشه در سنت فرهنگی ما دارد و از این رو، به شخص فرید نیز محدود نمی‌شود. در فرهنگ ما - که عمیقاً ریشه در الگوها و سنت دینی دارد - کلام محوری (که خود را در نمونه‌هایی چون فی‌البداهه سخنرانی کردن، حجیت منقولان بدون پژوهش سخن گفتن، تهییج و تحت‌تأثیر قرار دادن شنوندگان، اولویت خوش سخنی و خوش بیان و نظریه گفتن بر محققانه و روشمند سخن گفتن نشان می‌دهد) دارای جایگاه منحصر به فردی است. اکنون روشنفکران ما وارث خدای روحانی هستند (۱) طبعاً در چنین فرهنگی، آنهایی که حرفی برای گفتن ندارند ترجیح می‌دهند ابتدا سخنرانی کنند و بعد حاصل این گفتارها را (در صورت لزوم) در قالب کتاب بیرون دهند. ک شایع‌ترین فلسفی، هنرورده، شریعتی، مطهری، سروش و فرید به شکل دانه به این روش «کتاب بعد از کلام»، آن را برای متفکران امروز مانع به یادگار گذاشته‌اند.

در مقاله «سقوط هدایت» - این شفاهی محوری را به صورت خلاصه‌ای یک چهار چوب نظری پررنگ‌گویی و عدم تمرکز، ناتوانی در پیگیری سررشته کلام و گاه حتی در ضعفها و نارسایی‌های نوشتاری و دستوری حاصل از شفافیت متن شاهدیم. به رغم آنکه موضوع مقاله هدایت‌نویسنده و آثارش است اما فی‌الواقع با متنی مواجه می‌شویم که بخش اعظم آن ذکر آرای نویسنده در باب تاریخ، فلسفه و فرهنگ و تمدن بشر است. بخش دیگری از مقاله نیز شامل انتقادات نویسنده به روشنفکران هندوراش است و در این میان، کمتر از یک چهارم متن، به هدایت اختصاص دارد. در مورد این بخش نیز قبلاً به ذکر همین نکته پرداخته می‌شود که نحوه نرزیایی و تحلیل هدایت کلاماً ریشه در یک نگاه شفاهی محوری دارد. به نحوی که ارزیابی‌ها در سطح زندگی و شخصیت هدایت (فراز از فرست با غایت بودن شان) باقی مانده و به هیچ عمق درباره شیوه تفکر، آثار و نوآوری‌های هدایت نمی‌رسد. همچنین لحن گفتار مقاله - که گاه تا حد یک معیاره خودمختاری پایین می‌آید - نشان می‌دهد که نویسنده به هنگام طرح عقایدش، خود را در مقام آن «جهان دیده‌ای» دانسته است که در فرهنگ شفاهی محوری، بر بالای مجلس می‌نشیند و هر آنچه را از دیده‌ها و شنیده‌هایش در خاطر دارد برای مستمعان ساده‌دل - که با دهان باز به او خیره ماندند - تعریف می‌کند.

خلا ذهنیت روشمند و منظم، و اصطلاح‌شناسی کار آمد و دقیق - در کلام شفاهی، دستنهایی به روش مناسب جهت پرورش و سازمان‌دهی و سپس انتقالی

ایده به مخاطب بسیار دشوار می‌شود. در مورد کلام فرید نیز باید گفت که این کار اساساً ناممکن می‌شود چرا که فرید در این مقاله، خودش را ملتزم به هیچ روش و الگویی نساخته است. به طور کلی، معلوم نیست آغاز و انجام مقاله (به لحاظ محتوا) کجا و به چه ترتیب است. آنچه به عنوان پیش درآمد مقاله (طرح دیدگاه‌های فلسفی، هیچ ارتباط صوری یا محتوایی با موضوع مقاله ندارد. از سوی دیگر، بحث در مورد هدایت نیز تا گمان بدون دلیل موجهی قطع شده و جریان بحث معطوف به انتقاد از روشنفکران می‌شود. این موضوع نشان می‌دهد که بر خلاف داعیه نویسنده در ابتدای متن (بهره‌گیری از یک حوزه فلسفی مشخص جهت نقد ادبی و هنری هدایت) هیچ الگو و نظرگاه واحد و تعریف‌شده‌ای نویسنده را در پردازش ایده‌هایش پاری نکرده است. فرید هیچ فرات ساختن‌دهی از هدایت عرضه نمی‌کند. ظاهراً بخشی از فرات او بر پایه نقد تاریخی است. از جمله می‌گوید: «صادق هدایت مثل همه ما موجودی بود دیروزی و اسروزی و فردایی. دیروزش «سنت تاریخی» و مخصوصاً سنن خوادگی او بود که هیچ‌گاه در وجود او کاملاً نسخ نگردید. و فرادیش سنن ادبی گنبدیده و پوسیده میان ۲ جنگ مخصوصاً ادبیات فرانسوی این دوره بود» صادق هدایت ظاهراً به سبب شیفتگی به سنن تاریخی غربی - به پر خاشی و منازعه با سنن شرقی برخاسته بود».

اساً با تفاسیل با تغییر نظر تحلیلی، نقد رونق‌ناک و با محور قرار می‌دهد. هدایت شاعر نبود. ادیب بود اما ادیبی گرفتار کنش‌های متضاد آدم ساده‌ای نبوده. سخت گرفتار پیچیدگی‌ها و عذبه‌های خانوادگی بود. در مسائل جنسی بسیار بوده. بیماری او هم معیونی از عادات متصرف خودمختاری بود که با ادبیات جنسی میان ۲ جنگ و بدآموزی‌های «پسیکوانالیزیت» ما به نحو ناپسندی در هم آمیخته بود».

سپس تحلیل شخصیت و زندگی هدایت را رها و «زندگی ادبی» هدایت را محور قرار می‌دهد اما معلوم نیست این چگونه بررسی ادبی‌ای است که هیچ سخنی از آثار هدایت به میان نمی‌آید.

تفاسی اطلاعات داده شده بدون ارجاع است. نرزیایی‌ای که بدون پشتوانه استدلالی و منطقی است. موارد بسیار ممدودی که به عنوان توجیه یا دلیل - سخن آورده می‌شود - بسیار سطحی و گاه به کلی بی‌معنی است. جمله فرید درباره علت بد شدن هدایت با تزیین می‌گوید: «به نظر من برای اینکه در دوره قبل از جنگ و بازگشت از فرانسه به ایران، به قول خودش زندگی هگ و لگرده‌ای پیدا کرده بود». روش‌هایی که فرید برای نقد هدایت به کار گرفته، هیچ کلام تشنگر آن «حوزه فلسفی»‌ای که فرید برای به کار گیری آن در نقد هدایت نیاز دیده تمت مقاله‌اش را صرف آشناسازی خوانندگان کرده نیست.

ابهام و پیچیده‌گویی در بیان

این مسئله مستقیماً مربوط به بخش نخست مقاله، یعنی بخش دیدگاه‌های فلسفی و تاریخی فرید است. به طور کلی، فرید به مبهم و پیچیده‌گویی معروف است و یکی از دلایل عدم درک او توسط ساگردشتی (که نهایتاً منجر به موضع‌گیری‌های شدید ایشان، چه له و چه علیه، در سال‌های اخیر - از همان نوعی که در ابتدای متن حاضر اشاره شد - شده است) همین موضوع بوده است. نکته جالب توجه اینک در مقاله «سقوط هدایت» تضاد آشکاری میان ۲ بخش مقاله

(دیدگاه‌های شخصی فرید در برابر قرالت او از هدایت) وجود دارد به نحوی که در نگاه نخست احساس می‌شود از منظر زبان نوشتاری و اصطلاح‌شناسی، این ۲ بخش را ۲ شخص مجزا نوشته‌اند. بخش نخست بیانی ثقیل، فشرده و اغلب لوثات مبهم دارد. حال آنکه بخش دوم از زبانی ساده و سرراست برخوردار است. به نظر می‌رسد قرالت سطحی و شفاهی فرید درباره هدایت بر پیشی از گفتار ثقیل، با اصطلاحات و واژگان نامأنوس و غریب - که گاه آمیخته به ریشه‌یابی‌های فیلولوژیک می‌شود - می‌تواند زمینه مناسبی برای موج‌سازی این قرالت در نزد خواننده شود.

مسئولیت روشنفکری به

شایه رویکرد انتقادی

منظور از روشنفکری مجموعه ارزیابی‌ها و داری‌های ذهنی و به تبع آن کنش‌ها و موضع‌گیری‌های عینی‌ای است که یک روشنفکر اولاً به عنوان فردی صاحب عقل اندیشه و اراده و ثانیاً به عنوان شهروندی حاضر در میان دیگر افراد اجتماع از خود بروز می‌دهد. می‌توان مسئولیت روشنفکری را به مثابه ایمان روشنفکر به آرمان‌های انسانی و تعهد او به اتخاذ مستمر رویکردی انتقادی نسبت به سلطه طبقه حاکم و ارزش‌های موجود در جامعه دانست. چنان‌که ادوارد سعید از آن تعبیر به «حقیقت‌گویی به قدرت» (۲) و مثل فرود که تعبیر به «دوباره مسئله کردن همه چیز» (۳) می‌کنند.

آنچه در اینجا مورد نظر است، بررسی مقاله سقوط هدایت - به پایه این مسئولیت است. سؤال مشخصی که در این بخش پیگیری می‌شود این است آیا دکتر فرید را در تقریر چنین مقالعی می‌توان به عنوان روشنفکری مسئول یافت یا خیر؟

نخوت و خودشیفتگی

به این جملات دقت کنیم:

تعبیرات من در این زمینه، بی توضیحات مفصل نخواهد نوشت. برای دیگران معنی و مفهوم محصلی داشته باشد. «تصور می‌کنم برای اظهار نظر در مورد مرحوم صادق هدایت این مقدمه کافی باشد. البته من حاضر این مسائل را - اگر شما علاقمند باشید - بدها و به تفصیل بر اینان روشن کنم».

«بیادآوری می‌کنم که حرف‌های من در جنب مقالات روشنفکران صد البته واجد هیچ ارزشی نیست اما استدعا دارم در صورتی که اتفاق افتاد و روش تفکر نقدی بر نویسی، نقدی بر این گفته‌های ناچیز من نوشته است. این حق را به حقیر بدهید که اگر نقدی از هندی بر نوشته‌ام از نشر آن در روزنامه‌ها اطلاع خودداری نکنید».

در لایه‌ای این سطور گونمای نخوت، خودشیفتگی و نگاه بالا و پایین موج می‌زند. در جمله اول نویسنده این باور را (به صورت خودا گاه یا ناخودا گاه) در ذهن دارد که مطالبی که قصد بیانش را دارد، چنان پیچیده، فریب و دور از دسترس افکار است که برای درک آن توسط دیگران ضروری است «توضیحات منصلی» طرح شود. در جمله دوم نویسنده با اشاره به اینکه حاضر است به تفصیل مطالب را بدها روشن سازد، به صورت غیر مستقیم یادآوری می‌کند که آنچه در اینجا در حکم مقدمه ورود مخاطب به عرصه تفکر من آمده



